

مائوئیسم؛ شعله ای در مسیر طوفان



- نویسنده : محمد فاضلی تاریخ انتشار:
- ۱۳۹۱ پنجشنبه ۲ قوس
- [\[نسخه مناسب چاپ\]](#)

مشکل فاصله طبقاتی سرمایه دار و کارگر، مطابق با ذهنیات مرحوم مارکس ، تا هنوز در جامعه هزاره بوجود نیامده است. فاصله طبقاتی خان و دهقان در فلسفه مارکس مقوله دیگری است که به نظر مارکس توسط بورژواها از بین خواهد رفت. زمانیکه مائوئیسم نیروهای پیشتاز هزاره را جذب می کرد حکومت عوامل استعمار مشکل اصلی مردم هزاره بود

" کمو یعنی خداو کمونیست یعنی خدا نیست اینها قره‌هان (قرآن) را قبول ندارند". این جمله مربوط به یکی از موسفیدان منطقه ما در زمان جهاد است.وی به سادگی از ترکیب " کمو" و "نیست" حکم وجوب جهاد علیه خلقیهارا استنباط می کرد. دسته ای از کمونیستها جریانی است که با نام مانوتسه رهبر فقید چین پیوند خورده است؛ مائوئیسم.خوشبختانه امثال موسفید سابق الذکر به هیچ وجه نمی توانند از کلمه مائوئیسم دسته ی را تکفیر کنند ولی بعید نیست تصور نمایند که این کلمه از زبان اجنه و یا یاجوج و ماجوج آمده باشد. برای روشنفکران نیز این جریان به عنوان یک جنبش فکری و سیاسی تا حدودی مرموز به نظر می رسد. بر خلاف احزاب اسلامی چینی ها از جمله مائوئیستها بین تمام اقوام افغانستان نفوذ دارند. در این میان مائوئیسم بین هزاره ها باید مطابق با شرایط مردم هزاره در افغانستان مورد تحلیل قرار گیرد. این دسته از روشنفکران هزاره به عنوان معتقدین به مکتب مائوئیسم لادبباور دارند که معجونی از اندیشه های مارکس- لنین - مائو راهگشای مشکلات اجتماعی مردم هزاره است همانطور که مشکل گشای جامعه بشری است؛ باوری که درک مغشوش و کلیشه ی آنها از مارکسیسم، جامعه هزاره و شرایط سیاسی حاکم بر دنیا را نشان می دهد.

مائوئیسم گرچه از شرق وارد افغانستان شده ولی در اصل مرتبط با جنبش چپ در غرب است؛ چپ مارکسیستی. مارکسیسم زاده شرایط اجتماعی و روابط طبقاتی جامعه بورژوازی در دوره خاصی از تاریخ اروپا است. استثمار بی رحمانه کارگران توسط بورژواها به ایدئولوژی ضد طبقاتی و سوسیالیستی مارکسیسم بین طبقه کارگر جاذبه می داد. متقابلا مارکس به آنها بشارت می داد که جنبش کارگری حتما به پیروزی خواهد رسید و بهشت جامعه بی طبقه را قبل از فرارسیدن عقبا در زمین دنیا بوجود خواهد آورد.وپیش بینی می کرد که سرنوشت محتوم هیولای بورژوازی نابودی است. البته این حرف از آن جهت درست بود که بالاخره تمام چیزها نابود می شود(کل شی هالک الا وجهه) از جمله هردو طبقه بورژوا و پرولتاریا و رابطه استثمار آلود آنها؛ولی نه در چهارچوب دیالکتیک تاریخی

مارکس. غیب گوی مارکس در غرب تحقق پیدا نکرد؛ غرب به شمول جنبش چپ آن دیار مسیرتاریخی دیگری رادر پیش گرفت.

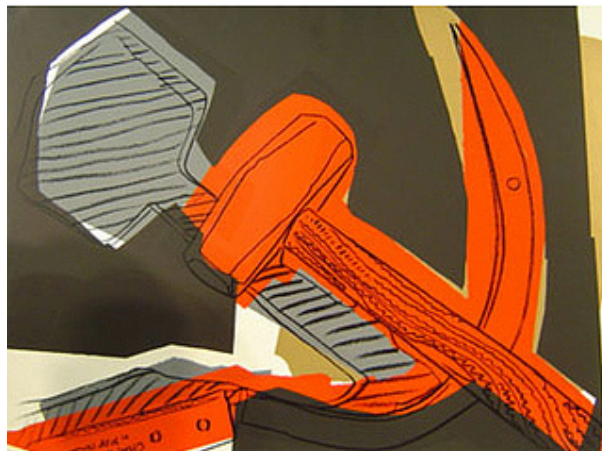
عدم تحقق پیش بینی مارکس در غرب زیاد عجیب نبود. چون هر تئوری ممکن است هنگام آزمایش باطل و یا اصلاح شود. عجیب پیروزی سوسیالیسم در روسیه بود که با جامعه پیشرفته سرمایه داری که بر اساس مارکسیسم بستر لازم پیروزی یک انقلاب سوسیالیستی است فاصله زیاد داشت. و عجیب تر از آن پیروزی مارکسیسم در چین بود؛ کشوری که اکثریت قریب به اتفاق جمعیتش را در زمان پیروزی انقلاب سوسیالیستی کشاورزان تشکیل می داد. کمونیستهای روسیه و چین برای رفع این تناقض لنینیسم و مائویسم را بوجود آوردند و به مارکسیسم چسپاندند. بگذریم از اینکه براساس اصول مارکسیستی نه لنینیسم به مارکسیسم می چسپد و نه مائویسم به لنینیسم. در این میان اگر مارکس می شنید که فلسفه وی بین فرزندان



هزاره در افغانستان طرفداران صادق و فداکار دارند بعید نبود که از تعجب شاخ در آورد. چون او می دانست که مارکسیسم نسخه است که وی برای معالجه دردهای یک جامعه پیشرفته سرمایه داری نوشته. آن هم فقط زمانی می تواند مفید باشد که سرمایه داری تا مرحله نهاییش تکامل کرده باشد. ولی جوانان هزاره می خواهد با آن درد جامعه ای را معالجه کنند که بیشتر شبیه جامعه فئودالی قرون وسطای اروپا است که قرنها با جامعه های پیشرفته سرمایه داری اروپا و آمریکا فاصله دارد. گرایش جوانان هزاره به مارکسیم-لنینیسم-مائویسم بی شباهت به تکرار شعارهای انقلابی ایرانی ها در هزارجات در اوایل جهاد نیست: مرگ بر ضد ولایت فقیه، بهر آزادی قدس از کربلا باید گذشت،.....بی خبر از اینکه نیروی که از هزارجات برای آزادی قدس در فلسطین مارش می کند باید در مسیر راه خود ایران و عراق و شاید چندین کشور دیگررا فتح کند. این هم گوشه های از شعارهای مائویستها: مرگ بر امپریالیسم، سوسیال- امپریالیسم، ریزیونیسم، استالینیسم، انور خوجه ایسم، زنده باد انترنشنل سوم، پرولتاریای جهان متحد شوید،..... مائویستهای هزاره آخرین شعار را برای جنبش احیای هویت هزاره ها به عاریت گرفته اند: هزاره های جهان متحد شوید.

مشکل فاصله طبقاتی سرمایه دار و کارگر، مطابق با ذهنیات مرحوم مارکس ، تا هنوز در جامعه هزاره بوجود نیامده است. فاصله طبقاتی خان و دهقان در فلسفه مارکس مقوله دیگری است که به نظر مارکس توسط بورژواها از بین خواهد رفت. زمانیکه مائویسم نیروهای پیشتاز هزاره را جذب می کرد حکومت عوامل استعمار مشکل اصلی مردم هزاره بود؛ حکومت اخلاف عبدالرحمان. به عبارت بهتر می توان گفت که معضل اصلی مردم هزاره مثل اکثریت کشورهای جهان سومی استعمار غرب بود. وسیله های اجرای سیاستهای استعمار در افغانستان عبدالرحمان، نادر خان و اخلاف و اسلاف آنها بودند. تا هنوز سایه سیاه همین مشکل به اشکال دیگری بر جامعه هزاره سنگینی می کند. (لازم به یاد آوری است که حکومتهای عبدالرحمان و آل یحی مربوط به جامعه پشتون نیست؛ هردو سلسله توسط انگلیسیها با استفاده از نیروهای قبایل پشتون بوجود آمدند.)

با توجه به مشکل اصلی جامعه هزاره نیروهای پیشتاز و مترقی- به تعبیر مائویستها- باید برای آزادی و احیای هویت مردم هزاره مبارزه می کردند؛ نه امحای سیستم طبقاتی



سرمایه داری که در هزارجات سالبه به انتقای موضوع بود. با این همه نمی توان منکر شد که مائویستها علیه تبعیض نژادی به تعبیر خود آنها ستم ملی در افغانستان مبارزه می کردند. ولی سوال اساسی اینجا است که آیا مائویسم که با فرهنگ مردم هم خوانی ندارد ایدئولوژی مناسبی برای مبارزه با استبداد و تبعیض نژادی است؟ آیا چنین ایدئولوژی می تواند توده هارا بسیج و هدایت کند؟ بدون تردید جواب منفی است. فقط ایدئولوژی که ریشه در فرهنگ مردم دارد می تواند جهت دهنده مردم به تعبیر چپها " خلق " و یا "توده" باشد. شهرت جهانی کمونیستها به باور ضد دینی و تعلق مائویستها به چنین باوری حفره عمیق و پر نشدنی بین آنها و توده ها ایجاد می کند. گرویدن نیروهای مترقی به یک ایدئولوژی غیر مناسب یک

نوع انحراف در یک جنبش اجتماعی است. گذشته از این، مسلح بودن به یک ایدئولوژی نامناسب در مبارزات اجتماعی مثل داشتن اسلحه نامناسب در میدان جنگ و سنگر گرفتن در یک موقعیت آسیب پذیر است. و فرجام گریز ناپذیر چنین جنگی شکست و هدر رفتن نیروهای پیشتاز است که نمی تواند برای یک جامعه زیانبار نباشد.

نفوذ مانویسم در هزارجات از لحاظ طبقاتی نیز با فلسفه ضد طبقاتی مارکسیستی چندان سازگار نیست. بر اساس مارکسیسم باید محروم ترین طبقه (پرولتاریا) جذب این جنبش می شدند. ولی در هزارجات فرزندان خوانین هزاره که تحصیلات جدید داشتند به این جنبش می گرویدند. اکرم یاری عمده ترین تنورسین مانویسم در افغانستان فرزند یک خان هزاره بود. عزیز طغیان نمونه ای دیگری از خان زاده های ضد خان (مانویست) است. البته مانویسم منحصر به فرزندان خوانین نیست ولی حضور موثر خان زاده ها بیشتر از دو تحلیل و توجیه ندارد: اول: خانداده های مانویست بسیار صادق و فداکارند که بخاطر عدالت بر امتیازات طبقاتی خود پشت پا زده اند. دوم: خانداده ها جذب ظاهر مترقی و ادبیات شعاری مانویسم شده اند.

از لحاظ سیاسی مانویستهارا به وابستگی به دولت چین متهم می کنند. اگر این اتهام صحت داشته باشد آنها تفاوتی با خلقیهای وابسته به شوروی سابق و اخوانی های وابسته به پاکستان و غرب ندارند. تمام جریان های فوق الذکر شاید برای آزادی و ترقی کشور به خارجها پناه برده اند. ولی تا هنوز آنها به این سوال جواب نداده اند که آیا "اتکا" به یک قدرت استعمارگر خارجی با "مبارزه" برای آزادی کشور قابل جمع است؟ مسئولیت مانویستها برای پیدا کردن جواب به این سوال کمتر از احزاب اسلامی و خلق و پرچم است. چون آنها نه لشکر یک کشور خارجی را مثل خلقیها به افغانستان آورده اند و نه نیروی وحشی و خونخوار مثل طالبان را سازماندهی کرده اند.



ولی رابطه آنها با دولت چین درک ناقص آنها از اوضاع سیاسی دنیارا نشان می دهد. در زمان شکل گیری مانویسم در افغانستان جهان دو قطبی بود؛ شرقی و غربی. جریانی که می خواست متحد به تعبیر بهتر ارباب قابل اعتماد و توانا پیدا کند باید یا درب کاخ سفید را می زد و یا به کرمین پناه می برد. دو ارباب قدرتمند دنیا در داخل این دو قصر بودند. چین نه توانای رقابت با شوروی و آمریکا را داشت و نه اراده جدی آن را. مثلا چین هرگز نمی توانست که کودتای شبیه کودتای هفت ثوررا در افغانستان سازماندهی و حمایت کند و یا مثل غربی ها سیل اسلحه و پول را به پیشاور واریز نماید.

نیروی که نه پشتوانه قابل اتکا خارجی دارد و نه پایگاه اجتماعی ممکن است با بشارتهای خیال پردازانه ایدئولوژیکی به حیات خود ادامه دهد. تا زمانی که کدام معجزه ی رخ ندهد مجبورند که مخفیانه فعالیت کنند. جنبشهای اجتماعی مثل یک موجود زنده است. یک موجود زنده قبل از تولد باید در رحم مادر به صورت مخفیانه رشد کند. جنبشهای اجتماعی نیز در مرحله مخفی کاری در رحم جامعه است. چنین به

نظر می رسد که مانویستها ممکن است به مرحله پیری و انحلال رسیده باشد ولی تا هنوز نتوانسته از مرحله مخفی کاری ابتدای تشکیلاتی از رحم جامعه بیرون شوند. آیا چنین نیروی می تواند در تاریخ فردای جامعه موثر باشد و هزارجات را بسوی آزادی رهنمون شود؟ جواب منفی است.